

دکتر محمد دبیرسیاقي \*

نخست از اولیاء محترم اداره کُل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان اصفهان صمیمانه سپاسگزارم که من را به درک فیض این مجلس شریف و پربرکت و زیارت دوستان و استادان و هنرمندان نایل فرمودند و بر کار با ارج آقای مهندس جیحونی در تصحیح و طبع و نشر شاهنامه آگاه و شادمان نمودند. اجر همگان مشکور باد.

# شاهنامه پرورش و دودون سیاق

به خوشه چینی خرمن او رفته است و به چاپ کتاب مستطاب او پرداخته. نخست در سال ۱۳۳۵ شاهنامه را به طبع رسانده که چهار بار دیگر تجدید طبع شده است و اخیراً نیز از آنجا که اعتقاد همگان است که شاهنامه را باید همه ایرانیان بخوانند و بر فواید بی شمار آن وقوف یابند برای آنکه خواندن آن اثر عالیمقدار سهل و آسان گردد، آن را به بیست و شش بخش تقسیم نموده که هر بخش شامل داستانی یا دوران سلطنت شاهی است و در هر بخش یا جزوه نخست محتوای جزوه را به نثر ساده نقل کرده تا خواننده پیش از خواندن اشعار آن جزوه بر مطالب آن واقف شود و سپس تمام اشعار آن بخش بدون حذف بیتی نقل کرده و لغات آن را زیر صفحه با برخی توضیحات لازم به کوتاهی معنی کرده و به اشاراتی که مراجعه به برخی مسائل لازم بوده پرداخته است و نیز به نتیجه گیریها که فردوسی از داستان یا وقایع داستان دارد و اندرزها که می دهد و به عبرت ها که توجه می دهد اشاره کرده است. آنچنان که اگر آن اشارات در پی هم یکجا گرد آید سخنان فردوسی و نتیجه گیری های او را که در حد یک پنجم متن شاهنامه است همراه خطبه های اول هر داستان که گویای محتوای آن داستان است در اختیار خواهیم

از همکاران قدیم بنده در وزارت دارائی، شادوران حسین ضرابی که چندی در همین استان سمت پیشکاری دارائی داشت و همین سمت را در خراسان هم دارا بود شنیدم که حکایت کرد در سفری که از مشهد به قصد سرکشی ادارات دارائی به طرف گناباد و طبس می رفتیم، عصر هنگامی در میان بیابان به فاصله کمی از جاده، کاروان عظیمی را دیدیم که شتران را در دو دایره متداخل، دایره ای روی شتران به سوی خارج و دایره ای روی آنها به سوی داخل خوابانده و بارهای آنان را در دایره دیگر فرود آورده و ساریانان تکیه بر بارها زده و در میانه، آتشی افروخته و بساط چای راه انداخته و از میانه یکی به آواز خوش، شاهنامه خوانی آغاز کرده است. به جمع آنان پیوستم و ساعاتی از آن حال و آواز وقت خود را خوش کردیم و لذتی روحانی بردیم.

بیش از هزار سال است که ابیات بلند شاهنامه حکیم توس را در خانه ها و مجامع و محافل آرام یا به آواز می خوانند و اغلب مردم این سرزمین با آن کتاب با ارج و سراینده خردمند و آینده نگر آن آشنایی دارند. و در کتب ادب و تاریخ و تذکره نامش را ثبت جاویدی داده اند.

بنده ناچیز نیز یکی از علاقمندان آن حکیم بزرگوار است که

\* - دکترای ادبیات و استاد دانشگاه تهران

داشت. اما کار بنده در تمام موارد تصحیح شاهنامه نبوده است. بلکه بر اساس چاپ کلکته که ترنرماکان آن را بر مبنای حدود بیست نسخه فراهم آورده و طبع کرده است قرار دارد. بنده معتقدم که اولاً تصحیح شاهنامه را باید گروهی ذیصلاح و واقف به علوم قرآنی و معارف اسلامی و آگاه از همه اشعار معاصران فردوسی و سرایندگان پیش از وی و بر مبنای هر دو تدوین شاهنامه در جمع و به دور از تعصب انجام دهند. ثانیاً چنانکه اشاره شد از نسخه‌های هر دو تدوین استفاده کنند چه به شرحی که به کوتاهی عرض خواهم کرد سرودن شاهنامه یکبار در ۳۸۴ هجری پایان یافته (ز هجرت سه صد سال و هشتاد و چهار...) و بار دیگر پس از تجدید نظرها و کاستن و افزودن‌ها که استاد توس در متن کتاب کرده است در سال ۴۰۰ هجری تدوین نهایی گرفته (ز هجرت شده پنج هشتاد بار...) و چون تدوین اول نسخه به دربار سلطان محمود فرستاده شده و از روی آن نسخه‌ها برداشته گردیده و در خزانه شاهان و بزرگان و صاحبان مکتب محفوظ مانده لذا نسخه‌های قدیم که داریم غالباً از نسخ این نسخ مبتنی بر تدوین اول است و از تدوین دوم چون مردمان علاقمند نسخه برمی‌داشته‌اند:

(نشسته نظاره من از دورشان تو گفتمی بدم بیش مزدورشان)

و اینها را بیشتر مورد استفاده قرار می‌داده‌اند و زودتر فرسوده می‌گردیده، لذا نسخه قدیم از این تدوین کمتر برجای مانده است. این دو تدوین حدود

نه هزار بیت با هم اختلاف دارند که از میانه قسمی از این ابیات مکرر است، قسمتی آنها است که هم صورت مضبوط در تدوین اول را داشته و هم صورت تغییر یافته آن را به دنبال آورده است. ابیاتی نیز الحاقی است و به آسانی قابل تشخیص اما چند هزار بیتی از خود فردوسی است که در چاپ‌هایی که بر مبنای نسخه‌های قدیم (محفوظ در

کتابخانه‌های شاهان و بزرگان) متأسفانه کمتر نقل گردیده است. در حالی که به دلیل مندرجات همان نسخه‌های تدوین اول، باید این ابیات در متن شاهنامه بیاید. من باب نمونه در خان هفتم که رستم به سرزمین دیوان و مقام دیو سپید می‌رسد اولاد که راهنمای او است به وی توصیه می‌کند که در گرمگاه و نیمروزان که دیوان بر حسب عادت به خواب می‌روند به جایگاه ایشان و مقام دیو سپید برود تا با انبوه دیوان مواجه نشود و ابیات مربوط به این تذکر و توصیه در نسخه‌های تدوین اول هست، اما چون رستم به غار دیو سپید می‌رسد و او را در غار خفته می‌یابد آن دو بیتی که شاهکار حماسی است با آن کلمات آهنگین را داریم که:

به غار اندرون دیو رفته به خواب

به کشتن نکرد ایچ رستم شتاب

به غرید غریدنی چون پلنگ

چو بیدار شد اندر آمد به جنگ

این اشعار در چاپ شوروی که مبتنی بر تمام نسخه‌های شاهنامه از دو تدوین نیست در حاشیه آمده است نه در متن. و حال آنکه باید در متن می‌آمد. فردوسی در سال ۳۶۵ شروع به نظم داستان‌های شاهنامه کرده است و بر طبق تحقیقی که کرده‌اند ظاهراً نخست داستان بیژن و منیژه را به رشته نظم کشیده است و پس از آن که دقیقی در فاصله ۳۶۷ تا ۳۶۹ که بر اساس

شاهنامه نثر ابومنصوری به

امر شاه سامانی مأمور نظم

آن شده بود کشته می‌شود،

فردوسی آرزومند نظم آن

کتاب توسط دوستی از

مردم توس که فرزند همان

کس است که به امر او

شاهنامه نثر فراهم آمده

است، یعنی منصور بن

محمد بن عبدالرزاق به آن

کتاب دسترسی پیدا می‌کند،

و این دوست که حدود ده

سال از شاعر آزاده حمایت

می‌نماید و حوائج او را

**بنده معتقدم که اولاً تصحیح شاهنامه را باید گروهی ذیصلاح و واقف به علوم قرآنی و معارف اسلامی و آگاه از همه اشعار معاصران فردوسی و سرایندگان پیش از وی و بر مبنای هر دو تدوین شاهنامه در جمع و به دور از تعصب انجام دهند. ثانیاً چنانکه اشاره شد از نسخه‌های هر دو تدوین استفاده کنند**

برمی آورد (مرا داشتی چون یکی تازه سیب) از او می خواهد که چون نظم کتاب را به پایان ببرد حتماً آن را تقدیم شاه سزوار بکند.

این حامی فردوسی در درگیری سرداران سامانی با مخالفان در خراسان دستگیر می شود. او را به آنجا می برند و بر گاو می نشانند و در شهر می گردانند و به حبس قلعه می فرستند و دیگر کسی از او نشانی نمی یابد

نه زو زنده بینم نه مرده نشان به دست نهنگان مردم گُشان و بدین سبب از پس آن ده سال راحت زندگی، فردوسی به سبب اشتغال دایم وی به کار نظم، اختلال می یابد، مرگ فرزند جوان، آمدن تگرگ نابهنگام:

تگرگ آمد امسال مانند مرگ

مرا مرگ خوشتر بدی از تگرگ

و برف نابهنگام دیگر

حواصل همی باروی هر زمان

چه خواهد زمن این بلند آسمان

محصول املاک او راز میان می برد، با اینهمه در اراده استوار

پیر فرسوده خلل وارد نمی سازد و در مدت بیست سال (۳۶۵ تا ۳۸۴) تدوین اول شاهنامه را به اتمام می رساند و منتظر می ماند تا شاهی که سزوار آن باشد که کتاب به وی تقدیم گردد را بیابد.

این زمان سبکتکین سپهسالار خراسان، بامرگ البتکین به حکومت غزنین می رسد و دو سال بعد (۳۶۷) درمی گذرد و چندین ماه محمود فرزند او با اسماعیل برادرش درگیری دارد تا سرانجام در ۳۸۹ به فرمان القادر بالله خلیفه عباسی به سلطنت ایران منصوب می شود و در بلخ تاجگذاری می نماید. و

فردوسی زمان را برای تقدیم کتاب مناسب می یابد و نسخه آن را (نه اینکه خود به غزنین برود ببرد) بلکه توسط امیر نصر برادر محمود که این زمان سپهسالار خراسان و مقیم نیشابور است برای سلطان می فرستد اما حاسدان و بدخواهان نمی گذارند کتاب به نظر محمود برسد:

حسد برد بدگوی در کار من برآشف ازو تیز بازار من نکرد اندرین داستانها نگاه ز بدگوی و بخت بد آمد گناه اینجا باید یادآور شد که سه تاریخ برای دوره به نظم آوردن شاهنامه نوشته اند و هر سه درست است. بدین توضیح که آنچه عطار و نظامی عروضی بیست و پنج سال گفته اند. درست است

منتهی از شروع نظم (۳۶۵) تا سال تقدیم کتاب به محمود (۳۸۹) و روایت:

بسی رنج بردم در این سال سی

عجم زنده کردم بدین پارسی

نیز درست است منتهی از تاریخ قتل دقیقی و دست یافتن فردوسی به شاهنامه نثر ابومنصوری (۳۶۹) تا ختم تدوین دوم شاهنامه (۴۰۰ هجری) و روایت:

سی و پنج سال از سرای سپنج

همی رنج بردم به امید گنج

نیز درست است از آغاز نظم داستانها (۳۶۵) تا چهارصد هجری. فردوسی در طی هزار سال و اندی که از تدوین نهایی شاهنامه می گذرد چنانکه گفتیم مورد تکریم و احترام بود و کار او با ارج و با مقدار شناخته شده است و بیش از صد مورد در نظم و نثر شاعران و نویسندگان، نام و یاد او و کتابش را به بزرگی و گرانقدری می توان یافت و جز یکی دو مورد به تصریح یا به کنایه کسی از او و کار یا اهمیتش به تعریض انتقاد نکرده است.

از آن جمله انوری است که می گوید:

در کمال بوعلی نقصان فردوسی نگر

هر کجا آمد «شفا» «شهنامه» گو هرگز مباش

یا امیر معزی که برای خوشامد ممدوح می سراید:

گفت فردوسی به شهنامه درون چونانکه خواست

قصه های پسرعجایب، فستنه های پر عسبر

وصف کرده است او که رستم کشت در مازندران

گنده پیر جادو و دیو سپید و شیر نر

گفت چون رستم بجست از ضربت اسفندیار

بازگشت از جنگ و حاضر شد به نزد زال زر

زال کرد افسون و سیمرغ آمد از افسون او

روستم به شد چو سیمرغ اندرو مالیده پر

من عجب دارم ز فردوسی که تاچندین دروغ

از کجا آورد بسیهوده چرا گفت آن سمر

در قیامت روستم گوید که من خصم نوام

تا چرا بر من دروغ محض بستی سر به سر

گرچه او از روستم گفته ست بسیاری دروغ

گسفته ما راستست از پادشاه نامور

و در قدیمی‌ترین مأخذ که از فردوسی یاد شده است می‌خوانیم:

«... بوالقاسم فردوسی شاهنامه به شعر کرد و بر نام سلطان محمود کرد. چندین روز همی برخوردارند. محمود گفت همه شاهنامه خود هیچ نیست مگر حدیث رستم و اندر سپاه من هزار مرد چون رستم هست. بوالقاسم گفت ندانم اندر سپاه او چند مرد چون رستم باشد، اما این دانم که خدای تعالی خویشان را هیچ بنده چون رستم دیگر نیافریده، این بگفت و زمین بوسه کرد و برفت. ملک محمود وزیر را گفت که این مردک مرا به تعریض دروغزن خواند. وزیرش گفت: بیاید کشت. هرچند طلب کردند نیافتند. چون بگفت و رنج خویش ضایع کرد و برفت هیچ عطا نیافته تا به غربت فرمان یافت.»

مطالب این متن قابل تأمل است:

فردوسی به غزنین نرفته است و محققان این را به اثبات رسانده‌اند

شاهنامه را در چند روز نمی‌توان برای کسی خواند.

از مجلس شاه بی‌اجازه بیرون نمی‌توان رفت.

وزیری که به کشتن او اشاره کرده است با آن شتاب، دوست

و حامی او (فضل‌بن‌احمد اسفراینی) و صدور چنین حکمی از جانب او بعید است.

یافتن فردوسی بالافاصله پس از خروج او از دربار برای مأموران و گماشتگان سلطان دشواری نداشته است.

و سرانجام فردوسی در غربت نمرده است. در توس مرده و

در باغ خودش دفن شده است (محل آرامگاه فعلی).

وقتی در قدیمی‌ترین متن سخنان دیگران در حق وی چنین

نااستوار باشد بر روایات بعد چه اعتماد تواند بود.

آرزویی که بنده دارم نه برای خود بلکه برای پایدار ماندن

عظمت فردوسی و دور ماندنش از نسبت‌های تحقیرآمیز این

است که اینگونه روایات نااستوار با نقد و بررسی صحیح از

ذهن‌ها و کتاب‌ها زده شود. و از آن مهمتر هجونا‌نامه‌ای که به او

نسبت داده‌اند و بکلی بی‌اساس است. قاطعانه رد گردد. نظامی

عروضی می‌گوید صد بیت بوده و از میان رفته و شش بیت آن

باقی مانده است که نقل می‌کنند. از آن شش بیت دو بیت مربوط

به جاهای دیگر شاهنامه است. بعد این شش بیت در مقدمه

اوسط شاهنامه که همراه بعضی نسخه‌های خطی است. بیست و

یک بیت می‌گردد و در مقدمه شاهنامه بایسنقری یکصد و نوزده بیت می‌رسد و در چاپ امیر بهادری به خط مرحوم عمادالکتاب به یکصد و پنجاه و دو بیت بالغ می‌شود. با دروغ‌ها و گزافه‌ها که به قهستان رفته و محتشم قهستان به او بخششی کرده و از اسپهبد مازندران صد هزار درم ستانده و به اصفهان سفر کرده و به بغداد عزیمت نموده و داستان یوسف و زلیخا را یکبار در اصفهان و بار دیگر در بغداد و برای خلیفه به نظم آورده. شصت هزار دینار از خلیفه گرفته و بعد به هند رفته و امیر آنجا او را اکرام کرده و انعام و اسب و جامه داده است و با اینهمه در توس با تنگدستی درگذشته است. روایات نادرست و دلسوزی‌های آمیخته با تحقیر از دوستان و علاقمندان نادان! فردوسی هنرمندی استاد و استادی خردمند، گشاده‌زبان و آینده‌نگر است و شاهنامه هم سند لیاقت زبان فارسی است و هم گنجینه معرفت و عبرت و خرد.

حکیم توس آگاه به ارزش کار خود است و با اینکه بیست و

سه بار مدح محمود در شاهنامه درج است نتیجه کار او به این

مصراع باز می‌گردد:

«نجستم بدین سن مگر نام خویش»

حساب او را از حساب محمود غزنوی باید جدا کرد. مدایح

او نیز شبیه مدایح دیگر شاعران نیست، جز به دو صفت

جهانگشایی و بخشندگی محمود را مدح نمی‌کند و هر دو

صفت نیز در محمود هست. جهانگشاست. شانزده بار بر هند

لشکر برده و هشت بار در داخل ایران و فتح کرده و بخشندگی نیز

دارد منتهی برای آنان که او را بستایند به بزرگی و سخا و

شجاعت و کشورگشایی.

فردوسی بزرگ، با خردمندی و آینده‌نگری و علم و اصطلاح

به معارف اسلامی و فرهنگی ایرانی، همه وقت نزد ایرانیان قدر

دارد و جایش در صدر است و نامش چنانکه خود گفت جاودانه

است و شاهنامه‌اش درس خرد و اخلاق و عبرت.

نمیرم از این پس که من زندام که تخم سخن را پراکنده‌ام

با تشکر مجدد و عذرخواهی از تصدیع.

والسلام‌علیکم و رحمة‌الله